



اندیشه مهدویت در میان نظام شاهیان

سید مهدی حسینی عربی*

چکیده

شبه‌قاره هند از دیرباز ارتباطات تنگاتنگی با فلات ایران داشته است و مهاجران بسیاری از این منطقه به شبه‌قاره رفته و آموزه‌ها و معارف اسلامی را همراه خود به این سرزمین برده‌اند. به همین دلیل آن‌گاه که تشیع در فلات ایران گسترش یافت و آیین رسمی حکومت صفوی شد، در شبه‌قاره هند نیز گرایش به آن رواج یافت و مذهب رسمی سه سلسله پادشاهی در منطقه دکن گردید. هم‌زمان با این گرایش، شخصی به نام محمد جونپوری با ادعای مهدویت به ترویج و تبلیغ مرام خود پرداخت و فرقه مهدویه را بنیان نهاد.

فرقه مهدویه علاوه بر عنصر ادعای مهدویت متأثر از فرهنگ تصوف بوده و در آموزه‌های خود شیوه‌ای صوفیانه برگزیده بود. بعد از سیدمحمد در دوره حکومت اسماعیل نظام‌شاهی برخی از پیروان فرقه مهدویه به سرکردگی جمال‌خان توانستند حکومت را در دست گیرند و آیین مهدویه خود را جای مذهب شیعه بنشانند. با وجود این، بعد از دو سال شکست خوردند و از بین رفتند و مذهب شیعه اثناعشری دوباره مذهب رسمی حکومت نظام‌شاهیان شد. این مقاله، چگونگی پیدایش فرقه مهدویه و زمینه‌های آن را بررسی می‌کند و نحوه بهره‌گیری این فرقه از گرایش مردم دکن به مذهب تشیع را برای رسیدن به اهداف خود باز می‌گوید.

واژگان کلیدی

نظام‌شاهیان، جونپوری، دکن، مدعیان مهدویت، جمال‌خان، تصوف.

مقدمه

تمامی ادیان، به «مصلح» باور دارند؛ مصلحی که جهانیان را از ظلمت و تیرگی می‌رهاند و آنان را به سعادت و روشنایی رهنمون می‌سازد. فراگیر شدن چنین اندیشه‌ای در امت‌های گوناگون، اصالت این اندیشه را می‌نماید.

در طول تاریخ، برخی از دنیاپرستان برای نیل به اهداف خویش، با این باور روی کردی ابزاری داشته‌اند و توانسته‌اند در برهه‌ای از تاریخ، عده‌ای را گرد آورند و انحراف این عقیده‌ها را سبب گردند. فرعون، مدعی الوهیت شد و دروغ‌گویی چون مسیلمه، مدعی رسالت. اندیشه مهدویت نیز از چنین آسیب‌هایی به دور نماند. آن‌گاه که نبی مکرم اسلام ﷺ این نکته را درافکند، برخی از سودجویان با پیش کشیدن «مهدویت» خود یا دیگران، در صدد ایجاد چالش و انحراف در راستای اهداف خویش برآمدند؛ چه بسیار کسانی که خود را «موعود آخرین»، «مسیح مسیحیان»، «مهدی مسلمانان» و «کریشنای هندوان» خواندند. سیدمحمد جونیوری نیز از مدعیانی است که در اوایل قرن دهم هجری در منطقه دکن هند ادعای خویش را آشکار نمود و عده‌ای را با خود همراه ساخت. با بررسی اجمالی زندگی، دعوت و اندیشه جونیوری به موارد تأثیرگذار در ادعای وی می‌توان پی برد. در این نوشتار، با بیان اوضاع و شرایط حاکم بر منطقه دکن، بالاخص علل روی آوردن مردمان مناطق مختلف با گرایش‌های متفاوت به این سرزمین، زمینه‌های پیدایش اندیشه «مهدوی‌گری» سیدمحمد جونیوری را برمی‌رسیم و به مسائل پیرامون آن می‌پردازیم.

سرزمین هند «بهارات» و منطقه دکن

هندوستان در جنوب آسیا و در کنار آب‌های گرم اقیانوس هند واقع شده و از بزرگ‌ترین کشورهای جهان است. این کشور افزون بر موقعیت راه‌بردی، به دلیل دسترسی به آب‌های آزاد و واقع شدن در مرزهای میان آسیای جنوب غربی و آسیای شرقی، دارای معادن ارزش‌مند طبیعی، خاک حاصل‌خیز و ثروت فراوان بوده و از دیرباز اهمیت ویژه‌ای به آن داده شده و همواره مورد توجه طبقات مختلف مردم و نیز مورد تاخت و تاز دولت‌های بیگانه بالاخص استعمارگران قرار گرفته است.^۱

مورخان قدیم هندو، ناحیه شمالی کشور هند را «آریاورتا» نامیده‌اند، یعنی سرزمین «آریاها». مؤلفان مسلمان، این ناحیه را هندوستان یعنی سرزمین هندوها گفته‌اند، هرچند متأخران لفظ «هندوستان» را به سراسر کشور از شمال تا جنوب اطلاق می‌کنند. مورخان متقدم، شبه‌جزیره جنوبی را سرزمینی مستقل برشمرده‌اند و آن را «دکشینا» نامیده‌اند که در زبان سانسکریت «جنوب» معنا می‌شود. استعمال «دکن» به این ناحیه نیز از همین روی است. ناگفته نماند، فلات جنوبی (ایالات بمبئی و حیدرآباد) نیز دکن خوانده می‌شود.^۲

کشور هند از نظر عوارض طبیعی و ناهمواری‌ها به سه ناحیه تقسیم می‌شود:

۱. ناحیه شبه‌جزیره دکن؛

در طول تاریخ، برخی از دنیاپرستان برای نیل به اهداف خویش، با این باور روی کردی ابزاری داشته‌اند و توانسته‌اند در برهه‌ای از تاریخ، عده‌ای را گرد آورند و انحراف این عقیده‌ها را سبب گردند.

سیدمحمد جونیوری نیز از مدعیانی است که در اوایل قرن دهم هجری در منطقه دکن هند ادعای خویش را آشکار نمود و عده‌ای را با خود همراه ساخت. با بررسی اجمالی زندگی، دعوت و اندیشه جونیوری به موارد تأثیرگذار در ادعای وی می‌توان پی برد.

۲. ناحیه گنگ و براهماپوترا؛

۳. ناحیه هیمالایا (هیمالیا).

در این میان، ناحیه شبه جزیره دکن بیش از نیمی از وسعت کشور هند را در نیمه جنوبی آن شامل می‌شود.^۲ این بخش، بنا به شرایط خاص جغرافیایی، از مناطق سرسبز و زیباست که آب و هوایی نسبتاً معتدل و موقعیت‌های طبیعی بسیار دل‌کش و استثنایی دارد و بسیاری از مردمان را در طول تاریخ به سوی خود کشانده است.^۳ به غیر از عوامل طبیعی، موارد دیگری نیز چون امنیت و آزادی عقیده، علم دوستی و هنرپروری حاکمان آن مناطق،^۴ بحران فرهنگی و اجتماعی، سخت‌گیری‌های مذهبی قبل از تأسیس حکومت صفوی و بعد از تأسیس آن، فتنه‌های گسترده از یک‌ها در خراسان و حملات بی‌شمار عثمانی‌ها به غرب ایران، اسباب مهاجرت گسترده گروه‌های مختلف مردم را فراهم آورد.^۵

بنابر آن‌چه در منابع آمده است، خیل عظیمی از اندیش‌مندان، شعرا، هنرمندان، سیاحان، بازرگانان و بسیاری از گروه‌ها و طبقات مختلف، طی ادوار مختلف به هند مهاجرت کرده‌اند.^۶ از جمله این گروه‌ها، عرفا و صوفیان بوده‌اند.^۷ بسیاری از آنان پس از حمله مغول و ویرانی‌هایی که در ایران به بار آمد، فردی و گاه گروهی، به دیار هند و دکن راهی شدند. بی‌تردید، مهاجرت صوفیان پیش از حمله مغول نیز سابقه داشته است. برخی از صوفیان نیز به دعوت شخصیت‌های درباری به آن دیار خوانده شدند؛ چنان‌که بنابر آن‌چه در منابع دست اول چون تاریخ فرشته آمده، احمدشاه دکنی در نیمه اول سده نهم هجری، هدیه گران‌بهای به شاه نعمت‌الله ولی در ماهان فرستاد و پسر شاه نعمت‌الله را به هند دعوت کرد. شاه نعمت‌الله نیز نوه خود میر نورالله را به دکن فرستاد و احمدشاه دخترش را به عقد وی درآورد.^۸

بنابراین، استقبال دربار از عرفا و صوفیه، موجب گسترش دامنه نفوذ و فعالیت نهاد تصوف گردید. گفته می‌شود در سده چهاردهم میلادی حدود دوهزار خانقاه در دهلی وجود داشت و صوفیان معروفی در آن‌جا پرورش یافتند.^۹

صوفیان در نزد دربار جایگاه بالایی داشتند، ولی برخی از صوفیان در بین عوام مردم هند نیز از جایگاه اجتماعی برخوردار

بودند.^{۱۰} بی‌شک فضای صوفی‌گری و خانقاه‌ها بیشترین تأثیر را در اندیشه «مهدوی‌گری» سیدمحمد جونپوری داشته؛ چراکه بیشتر عقاید و تعالیم وی رنگ و بوی تصوف به خود گرفته بود.

تشیع در دکن

اندکی بیش از یک قرن و نیم پس از آن‌که مغولان از طریق افغانستان به شمال هند تاختند تا در دهلی سلسله مغولی را تأسیس کنند، دولت بهمنی در جنوب هند و در منطقه دکن برقرار بود. این سلسله در سال ۷۴۸ قمری توسط علاءالدین حسن گانگو (کاکو) تأسیس شد و به دلیل آن‌که وی نسبت خود را به بهمن فرزند اسفندیار (شاه اساطیری ایران) می‌رسانید، این سلسله را به نام بهمنی نام نهاد. این سلسله تا سال ۸۸۷ قمری با قدرت حکومت کرد.^{۱۱}

جالب توجه است که ارتشیان در این سلسله از همان ابتدای تشکیل حکومت، از دو گروه تشکیل شده بودند: ایرانیان، ترک‌ها و مغول‌ها که بیشتر ایرانیان شیعه (آفاقی) بودند و «غریبه‌ها» نامیده شدند و گروه دیگر، مسلمانان جنوب هند بودند که اهل سنت به شمار می‌رفتند.^{۱۲}

در زمان علاءالدین حسن که چه بسا شیعه و یاسنی غیرمتعصبی بود، ایرانیان شیعه فرصتی برای وانهادن تقیه به دست آوردند. آنان در طول سالیان حکومت بهمنی چنان خوش خدمتی نشان دادند که پادشاهان معمولاً آنان را بر دکنی‌های سنی‌مذهب پیش می‌داشتند. در میان نسل مهاجران در هند، عده‌ای از عرفای شیعه نیز بودند که به علت خوش خلقی و کرامات معنوی، در گرایش مردم و امیران به تشیع موفقیت‌های فراوانی کسب کردند. از میان ایشان، می‌توان به «میر سید گیسودراز» اشاره کرد. نهمین پادشاه بهمنی، شهاب‌الدین احمد اول، حدود سال ۸۲۰ قمری، به تعلیم او که از دهلی به دکن رفته بود، به طور علنی و رسمی مذهب شیعه را برگزید.^{۱۳}

مؤلف کتاب تاریخ تفکر اسلامی در هند می‌نویسد:

بهمنیان از آغاز کار، گرایش‌های شیعی داشتند، هرچند که بیشتر آنها رسماً سنی بودند. تسنن آنها رنگ اصول تفضیلیه، یعنی اعتقاد به تفضیل علی علیه السلام و امامان بعد از وی، نسبت

به سه خلیفه راشدین به خود گرفته بود. «بیجاپور» و «گلکنده» از دولت‌های جانشین بهمنیان از همان آغاز توسط سلسله‌های شیعی اداره می‌شد و خاندان حاکم بر «احمدنگر» در نسل دوم به تشیع سوق داده شدند.^{۱۵}

صد سال پس از روی کار آمدن بهمنیان، گرایش ایشان به تشیع کاملاً ظاهر شد و آنان دیگر برای به کار گیری روش‌های غیرمستقیم، جهت ابراز علاقه به تشیع و اهل بیت علیهم‌السلام ضرورتی احساس نمی‌کردند.

نیمه دوم حکومت دو قرنی بهمنیان هم‌زمان بود با گرایش گسترده به تشیع در حوزه تمدن ایران از آذربایجان تا هرات و نیز حکومت سلاطین قراقویونلو و تیموریان هرات و هم‌چنین تأسیس دودمان شیعه صفوی توسط شاه اسماعیل در سال ۹۰۸ قمری (۱۵۰۲ میلادی).

رسمیت یافتن مذهب تشیع دوازده امامی در ایران، پیوندهای رو به گسترش شاهان بهمنی دکن با این حکومت‌ها و جوامع تحت حاکمیت ایشان، به انگیزه سیاسی و تقویت در مقابل حکومت سنی دهلی بود، ولی این پیوندها از سوی دیگر، موجب محکم شدن رشته‌های مشترک مذهبی نیز شد.^{۱۶}

سرانجام، بهمنیان به پنج سلسله تقسیم شدند: عادل‌شاهیان، نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان، بریدشاهیان و عمادشاهیان که هر کدام حکومت مستقلی بنیان نهادند که سه سلسله نخست شیعه و دو سلسله دیگر سنی‌مذهب بودند.^{۱۷} عزیز احمد درباره اعتقادات شیعی این سلسله‌ها می‌گوید:

یوسف عادل‌شاه (۸۹۵ - ۹۱۶ قمری) بنیان‌گذار پادشاهی «بیجاپور» با تبعیت از سلسله صفوی در دادن صبغه شیعی به آیین و مراسم عبادی عمومی در قلمرو خویش تشویق گردید، هرچند در برخی موارد به علت کثرت جمعیت اهل تسنن در آن منطقه جانب احتیاط را در پیش می‌گرفت.

قلی قطب‌شاه (۹۱۸ - ۹۵۰ قمری)، پادشاهی «گلکنده» را به عنوان یک حکومت شیعی پایه‌گذاری کرد که در آن به نام ائمه دوازده‌گانه شیعه خطبه خوانده می‌شد. برهان اول نظام‌شاه (۹۱۵ - ۹۶۱ قمری) دومین فرمان‌روای «احمدنگر» به وساطت وزیر پرهیزکارش، شاه طاهر، به مذهب تشیع درآمد.^{۱۸}

گفتنی است که شاه طاهر نخست از طرفداران شاه اسماعیل صفوی بود، ولی به علت اختلافاتی که بین او و شاه اسماعیل روی داد، مخفیانه به هند سفر نمود و در دربار نظام‌شاهیان بسیار تکریم شد. خدمات او در هند به ویژه در دکن بسیار اهمیت دارد؛ وی علمای فراوانی را در موضوعات مختلف اسلامی تربیت کرد. حوزه درس وی از بزرگ‌ترین حوزه‌های علمی هندوستان به شمار می‌رفته است.^{۱۹}

پیدایش فرقه مهدویه

سید محمد جونیوری^{۲۰} هندی در سال ۸۴۸ قمری به دنیا آمد.^{۲۱} پدرش فردی به نام

بنابر آنچه در منابع آمده است، خیل عظیمی از اندیش‌مندان، شعرا، هنرمندان، سیاحان، بازرگانان و بسیاری از گروه‌ها و طبقات مختلف، طی ادوار مختلف به هند مهاجرت کرده‌اند. از جمله این گروه‌ها، عرفا و صوفیان بوده‌اند.

رسمیت یافتن مذهب تشیع دوازده امامی در ایران، پیوندهای رو به گسترش شاهان بهمنی دکن با این حکومت‌ها و جوامع تحت حاکمیت ایشان، به انگیزه سیاسی و تقویت در مقابل حکومت سنی دهلی بود، ولی این پیوندها از سوی دیگر، موجب محکم شدن رشته‌های مشترک مذهبی نیز شد.

سیدخان اویسی و مادرش بی بی آخامک بود^{۲۲} که البته برخی پدر وی را مردی به نام یوسف ذکر کرده‌اند. از دوران کودکی و چگونگی تحصیلات وی، اطلاع چندانی در دست نیست. در منابع، بیشتر از زمان ادعای مهدویت او مطالبی به اجمال یاد شده و بیشتر مطالب موجود، نیز چنین می‌نمایند که احتمالاً آنها از یک منبع بهره گرفته‌اند.

درباره دوران قبل از ادعای مهدویت سیدمحمد این گونه آمده است:

وی در نزد برخی از بزرگان شهر خویش (جونپور) به تحصیل پرداخت و پس از آن به ریاضت و عبادت روی آورد تا آن‌جا که اولاد و خانواده خود را ترک کرد و به کوه و بیابان سر نهاد.^{۲۳}

در مورد سیادت جونپوری دو احتمال وجود دارد: یکی آن که واقعاً وی از اولاد معصومان علیهم‌السلام بوده، چنان که خود او سلسله نسبش را به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رساند^{۲۴} و یا این که هوادارانش این صفت را به دلیل حفظ احترام و منزلت که در آن‌جا رسم بوده، به او داده‌اند. به هر حال، سیدمحمد جونپوری در سال ۹۰۱ قمری در ۵۴ سالگی راهی سفر حج شد. وی در مکه مکرمه اولین دعوت خود را آشکار کرد. جونپوری در آن‌جا مدعی شد که او مهدی یا رهبری است که اسلام را قبل از پایان عالم به خلوص نخستین خود باز می‌گرداند.^{۲۵} وی هم‌چنین نام پدر خود را به «عبدالله» و نام مادر خود را به «آمنه» تبدیل نمود.^{۲۶} پس از این ادعا، بسیاری با او بیعت نمودند؛ از جمله آنان، سلطان حسین حاکم «داناپور» بود. مؤلف کتاب ادیان و مهدویت پس از ذکر تألیفاتی از سیدمحمد از جمله *شوهد الولا*، *مطلع الولا*، *تذکره الصالحین* و بار امانت می‌نویسد:

من این کتاب‌ها را دیده و مطالعه کرده‌ام و از این نوشته‌ها معلوم می‌شود که وی (جونپوری) شیاد طراری بوده است.^{۲۷}

جونپوری که در سال ۹۰۵ قمری به احمدنگر بازگشته بود، پس از دوباره آشکار کردن دعوت خویش، با خصومت عالمان من جمله علی متقی محدث مواجه شد.^{۲۸} علاءالدین علی متقی (۸۸۸ - ۹۷۵ قمری) فرزند عبدالملک

حسام‌الدین هندی یکی از علمای اهل سنت و مؤلف کتاب *کنز العمال* است.^{۲۹} وی از علمایی بود که به مخالفت با ادعای جونپوری پرداخت. وجود چنین مخالفت‌هایی نامقبولیتی ادعای مهدویت سیدمحمد را در بین اهل سنت می‌نماید. وی هم‌چنین دو رساله در رد سیدمحمد نوشت: *الرد علی من حکم و قضي أن المهدي قد جاء و مضی و نیز البرهان فی علامات مهدي آخر الزمان*.^{۳۰}

سیدمحمد چون به علت تعقیب علمای دینی پیوسته از جایی به جایی دیگر می‌رفت، اصل «هجرت» را عبادت خواند. با این حال دعوت او در میان نجای «گجرات» اندکی پیروزی به دست آورد. سلاطین گجرات، به خصوص محمدشاه بکر و سلطان احمدنگر یعنی احمدشاه بحری او را گرامی داشتند. عزیز احمد، درباره جونپوری و دعوتش می‌نویسد:

او فردی واعظ بود که به دعوت «مهدویت» خود اعتقاد داشت و برای کسب قدرت دنیوی در بند جاه‌طلبی نبود. بنابراین، «مهدویت» وی با متمدیان افریقا و... به کلی متفاوت بود. پیام وی حس نوع‌دوستی بود. مردم از تعلقات خود دست می‌کشیدند، تا از او پیروی کنند. مواعظش تا حدودی جنبه تلفیقی و بنیادگرایانه داشت. وی می‌کوشید که اختلاف‌نظرهای موجود میان مکاتب فقهی تسنن را از بین ببرد و با این عمل خویش، توانست احترام نخبگان سنی را که از او پیروی نکرده و به عنوان «مهدی» به او اعتقاد نداشتند اما به خلوص نیت او با دیده احترام می‌نگریستند، برانگیزد.^{۳۱}

جنبش سیدمحمد در زمان حکومت بهمنی‌های سنی‌مذهب صورت گرفت. در واقع، این جنبش بر ضد اقدامات حکومتی بود که از دین برای رسیدن به مقاصد استثماری و استبدادی خود بهره می‌گرفت.

مشیرالحسن، مخالفت حکومت را با جنبش سیدمحمد اجتناب‌ناپذیر می‌دانست؛ زیرا چشم‌پوشی جسارت او در حمله به تباهی اخلاقی طبقه حاکم که شامل نمایندگان دولتی و دینی حکومت می‌شد، ممکن نبود. مشیرالحسن درباره سیدمحمد و پیروانش می‌نویسد که آنان با واجب کردن رعایت فریضه

امر به معروف و نهی از منکر در اعمال فردی و جمعی، از دین رسمی حکومت روی گرداندند؛ چراکه تا آن زمان حق رسیدگی به چنین اموری بر عهده حکومت بود. وی درباره آنان می‌افزاید که تن‌پروری و فساد را زشت شمردند و آن را در مجموع بی‌اعتنایی به ارزش‌های دینی و اخلاقی و وسیله کسب معاش دانستند. چنین مسئله‌ای و نیز تأکید بر اصول سادگی، فقر، ریاضت‌کشی و سخت‌گیری، هیچ غیراسلامی نمی‌نماید؛ زیرا این ارزش‌ها از روزگار پیامبر ﷺ تا آن زمان ستوده می‌شد.

مشیرالحسن در توضیح این نکته که حکومت نمی‌توانست جنبش سیدمحمد را تحمل کند، می‌نویسد که آنان می‌کوشیدند تا با تبلیغ متعصبانه، آمیخته با حالتی جنگ‌جویانه، به این ارزش‌ها شکلی اجتماعی بدهند. بدیهی است که نتیجه این طغیان علیه نظام حکومتی بود؛ حکومتی که ادعای اسلامی بودن می‌کرد، ولی بر پایه استثمار و ستم‌گری بنا شده بود.^{۳۲}

مشیرالحسن حکومت را کاملاً آگاه به تعلیمات جونپوری و مهدویون می‌داند؛ چنان‌که حتی نمی‌توانستند آن را تکذیب و یا انکار کنند. بنابراین، آنان با توجه به داعیه سیدمحمد که خود را «مهدی موعود» می‌دانست، به مهدویون حمله کردند. ادعای مهدویت به سادگی توانست بدگمانی و احساسات حکمرانان و توده مردم را برانگیزد و مهدویون را دارای عقاید بدعت‌آفرین بشناساند و بنابراین، آزار و اذیت رسانیدن به آنان را از نظر قانونی، موجه شمارد.^{۳۳}

مسعود ندوی که تا حدودی از سیدمحمد حمایت کرده، پس از طرح این پرسش که عالمان در این سال‌ها (قبل از قرن دهم هجری) در زمینه وظیفه تجدید و احیای آثار از میان رفته دین چه کوششی کرده‌اند، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

با تأسف فراوان و با قلبی آکنده از اندوه باید گفت آنان هیچ کار قابل‌ذکری که بتوان در این زمینه یاد کرد، انجام نداده‌اند. آنان از این کار مهم در غفلت بودند و به کارهای دیگری همانند، تلاش برای محبوبیت در میان مردم و نزدیک شدن به پادشاهان و تکفیر یک‌دیگر پرداختند.^{۳۴}

وی در ادامه می‌نویسد:

ما کسی جز سید محمد مهدی جونپوری از علما نمی‌شناسیم که در مقابل امواج کفر و الحاد، ایستاده باشد و به مبارزه با بدعت‌ها و خواسته‌های شهوانی برخاسته باشد؛ شخصیتی که ادعای مهدویت کرد و کار او بر مردم مشتبه شد.

چنان‌که ندوی می‌نویسد، علما و مورخان معاصر و غیرمعاصر درباره جونپوری به دو دسته تقسیم شدند: برخی به ستایش و برخی به مذمت وی پرداختند و دسته‌ای از قضاوت درباره او خودداری کردند و امر او را به خدا سپردند؛ زیرا وی و پیروانش برای اصلاح مفاسدی که در تعلیم دینی به وجود آمده بود، زحمات بسیار کشیدند و در برابر بدعت‌ها ایستادگی کردند. در آن زمان، وصله‌های ناجور زیادی بر دین زده شده بود و شاهان

سیدمحمد جونپوری در سال ۹۰۱ قمری در ۵۴ سالگی راهی سفر حج شد. وی در مکه مکرمه اولین دعوت خود را آشکار کرد. جونپوری در آنجا مدعی شد که او مهدی یا رهبری است که اسلام را قبل از پایان عالم به خلوص نخستین خود باز می‌گرداند.

چنان‌که ندوی می‌نویسد، علما و مورخان معاصر و غیرمعاصر درباره جونپوری به دو دسته تقسیم شدند: برخی به ستایش و برخی به مذمت وی پرداختند و دسته‌ای از قضاوت درباره او خودداری کردند و امر او را به خدا سپردند.

همه مصلحان را به نابودی کشانده بودند، چنان که لرزه بر اندام می افتاد و گام های مردان مصلح سست می شد.

ندوی درباره دسته دوم می نویسد که آنان هیچ باکی از تکفیر سیدمحمد و پیروانش نداشتند و از هیچ تلاشی برای ریشه کن شدن آنان فروگذاری نکردند. محققان در ردّ ادعای مهدویت غالیان و ابطال عقاید باطله آنان درباره جونپوری، تألیفاتی نمودند، ولی درباره شخص وی توقف نمودند و کار او را به خدا واگذار کردند.^{۳۵}

از گفته ندوی می توان دریافت که حکومت وقت (بهمنی های سنی مذهب) دین را به سیطره خود درآورد و با ایجاد بدعت در دین، جامعه را به تباهی و فساد کشاند و عرصه را بر عالمان چنان تنگ کرد که کسی را یارای مخالفت نبود و عالمان به جای پرداختن به اصل دین و حفظ ارزش های آن، به امور جانبی می پرداختند. وی بدون توجه شایسته به ادعای مهدویت جونپوری که بدعتی بزرگ و امری عظیم است، او را عالمی مصلح دانسته که در مقابل بدعت ها و ظهور مفاسد اجتماعی، مرارت ها و رنج های فراوانی دید و به دلیل تحمل همین سختی ها و مشقت ها از تقبیح و اظهار نظر درباره ادعای وی سر برتافته و بدان نپرداخته است.

مهدویه و اعتقادات آنها

«مهدویه» که خود را پیرو سیدمحمد جونپوری می دانند،^{۳۶} برای رسیدن به صلح و عدل، بی اعتنا به دنیا، ریاضت پیشه می کردند و به توکل یعنی تسلیم به رضای خدا و اشتیاق به لقای پروردگار باور داشتند. آنان با چشم سر هم دیدن خداوند را امکان پذیر می دانستند. هر فرد مهدوی باید یک دهم از درآمدش را صدقه می داد و زمان بیشتری را ذکر می گفت. سیدمحمد جونپوری تعلیم و تربیت و تحقیق را برای ایمان یا اعمال، ضروری نمی دانست. بنابراین، «مرید» به توصیه «مهدی» تنها برای سدّ جوع به کسب معاش می پرداخت و مریدان مثل صوفیان با فتوح (رزقی که بدون طلب حاصل شود) روزگار می گذراندند و هیچ گونه ثروتی نمی انباشتند.^{۳۷} «مهدویه» سیدمحمد را افضل از خلفای راشدین می شمردند و وی را برتر از آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام می دانستند.^{۳۸} آنان

هم چنین جونپوری را پیرو پیامبر می شمردند، اما مدعی بودند که وی همتای پیامبر و با او یکی شده و تنها در نام تفاوت یافته اند. آنان فقط به آن بخش از احادیث که با مواظ و تعالیم «مهدی» ایشان منطبق بود، اعتقاد داشتند و هرکس را که منکر مهدویت جونپوری بود، کافر می شمردند و به قتل می رساندند.^{۳۹} اماکن استقرار «مهدویه» موقت یا نیمه موقت بود و «دایره» نامیده می شد. هر دایره مشتمل بود بر زاغه ای از دیوارهای گلی و سقف های سفالی که در اطراف شهرها می ساختند.^{۴۰}

لاپیدوس درباره جنبش های هند، درباره جنبش «مهدوی گری» جونپوری و پیروانش می نویسد:

جنبش مهدوی گری در اواخر سده پانزدهم میلادی به کوشش سیدمحمد جونپوری برپا شد. سیدمحمد ادعای مهدویت داشت و خود را از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام، امام هفتم شیعیان معرفی می کرد. وی مردم را به فقر، عبادت و ترک دنیا دعوت می کرد و در پی آن بود که جوهر ناب عقاید و احکام اسلامی را احیا کند و جامعه ای مبتنی بر وفاداری به احکام اسلام برپا دارد. پیروان سیدمحمد «دایره های» ایجاد کرده و در آن زندگی ریاضت کشانه ای اختیار می کردند. درآمد های خود را تقسیم نموده و می کوشیدند برای آن که از یاد خدا غافل نشوند، پیوندهای خود را با زندگی دنیوی بیش از پیش کم کنند. آنان هر هفته گرد هم می آمدند تا به گناه خود اعتراف کنند.^{۴۱}

سیدمحمد جونپوری سرانجام پس از سرگردانی های فراوان در سال ۹۱۰ قمری در منطقه «فرح» واقع در افغانستان امروزی درگذشت.^{۴۲} پیروان وی بیشتر در مناطق «سند» و «گجرات» بودند و به مهدویت وی اعتقاد داشتند.^{۴۳} پس از فراگیر شدن این جنبش که در قلمرو سلطان اکبر گورکانی نیز رخنه کرده بود، اشتیاق پیروان برای تبلیغ این آیین کم شد و پس از سپری شدن هزاره اول اسلام،^{۴۴} باور آنان به ظهور قریب الوقوع «مهدی» سست تر گردید.^{۴۵}

نواب جونپوری پس از وی

نواب اصلی سیدمحمد (مهدی) در شمال هند، عبارت بودند

از: عبدالله نیازی و شیخ علایی. آن دو، توسط مخدوم‌الملک که در زمان اسلام‌شاه سوری (۹۵۲ - ۹۶۲ قمری) و عصر اکبر، شیخ‌الاسلام بود، تعقیب و شکنجه شدند.^{۴۶}

از این دو «مهدوی» عبدالله نیازی در زیر ضربات شلاق دست از اعتقاد خود برداشت، ولی شیخ علایی در زیر شکنجه جان داد. آخرین مروج نام‌آور «مهدویه»، «میان مصطفی» (متوفای ۹۸۳ قمری) نام داشت. پس از وی، جنبش مهدویت در شمال هند از هم فروپاشید. این جنبش در نواحی جنوبی (دکن) نیز خصوصیات معنوی خود را با ماجراجویی‌های کسانی چون جمال‌خان (معروف به شاه‌تراش) از دست داد. جمال‌خان، اسماعیل نظام‌شاه را بر تخت فرمان‌روایی احمدنگر نشانید و او را به آیین «مهدویه» درآورد، ولی دو سال بعد ساقط شد و احمدنگر دوباره به آیین تشیع بازگشت.^{۴۷}

«ذکریه» یا «دایره‌واله» (اهل دایره) شاخه‌ای از فرقه «مهدویه» در بلوچستان بودند که در شب قدر در دایره‌ای از سنگ به نیایش می‌پرداختند. فرقه کوچک دیگری از «دایره‌واله» در دکن وجود داشت که به سیداحمد که نخست خود ادعای مهدویت کرد و سپس از ادعای خویش روی برگردانید، احترام می‌گزاردند.^{۴۸}

نظام‌شاهیان و برخورد با جنبش مهدوی‌گری

احمد نظام‌شاه، مؤسس این سلسله، فرزند برهمنی از اهالی «ویچانگر» بود که در حمله ارتش همایون عادل‌شاه به فرماندهی شاه‌زاده احمد به اسارت درآمده بود. او پس از اسارت مسلمان شد و نام «حسن» را برگزید و در زمره خادمان دربار قرار گرفت.

حسن مدت‌ها به خدمت‌گزاری در دربار مشغول بود تا این که احمدشاه به سلطنت رسید و او را به دلیل قابلیت‌های ویژه‌اش از مقربان و ملازمان پسر خویش، محمد نمود و این اجازه را به او داد تا به همراه محمد به دانش‌اندوزی و فراگرفتن زبان فارسی و عربی بپردازد.

وی به سرعت مدارج رشد و ترقی را گذراند و در دستگاه حکومتی از مقام، منزلت و جایگاهی رفیع برخوردار شد، تا آن جا که به نام «ملک‌حسن بحری» اشتهار یافت. او به تدریج بر قدرت و محبوبیت خویش افزود و سرانجام پس از شکست قوای بهمنی که برای مقابله با قدرت و مقبولیت روزافزون او آمده بودند، در سال ۸۹۶ قمری (۱۴۹۰ میلادی) به طور رسمی تأسیس سلسله نظام‌شاهیان را اعلام کرد. «احمدنگر» را پایتخت حکومت خود برگزید،^{۴۹} لقب احمد نظام‌شاه را برای خود انتخاب کرد و فرمان داد تا از آن پس در خطبه‌ها نام او را یاد کنند.

در سال ۹۱۴ قمری احمد نظام‌شاه درگذشت و سلطنت هجده ساله‌اش به پایان رسید. پس از او ده تن از نظام‌شاهیان (۹۱۴-۱۰۴۴ قمری) به حکومت رسیدند.^{۵۰} برهان نظام‌شاه، وقتی پدر را از دست داد، هفت سال بیشتر نداشت. از این رو، موقعیت مناسبی برای مخالفان و فرصت‌طلبان پیش آمد تا از به قدرت رسیدن او ممانعت کنند، اما هیچ‌یک از این توطئه‌ها به ثمر نرسید و او با فاصله زمانی اندک جانشین پدر شد و آن‌گاه

«مهدویه» سیدمحمد را افضل از خلفای راشدین می‌شمردند و وی را برتر از آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم‌السلام) می‌دانستند. آنان همچنین جونپوری را پیرو پیامبر می‌شمردند، اما مدعی بودند که وی همتای پیامبر و با او یکی شده و تنها در نام تفاوت یافته‌اند.

جمال‌خان، اسماعیل نظام‌شاه را بر تخت فرمان‌روایی احمدنگر نشانید و او را به آیین «مهدویه» درآورد، ولی دو سال بعد ساقط شد و احمدنگر دوباره به آیین تشیع بازگشت.

که جوان بالغانی شد، امور مملکتی را به عهده گرفت.

برهان به علت شیفتگی به شخصی به نام شاه‌طاهر جنیدی که از ایران به دکن هند مهاجرت کرده بود، او را وزیر خویش برگزید. شاه طاهر آن سرزمین را آباد کرد و در خدمت‌گزاری به برهان نظام‌شاه کوشید. چنین چیزی باعث شد که در سال ۹۴۲ قمری برهان نظام‌شاه به مذهب تشیع روی آورد و آن را دین رسمی معرفی کند.

شاه به تشیع گروید و برخی از متعصبان کوردل به براندازی حکومت وی روی آوردند. آنان کاخ سلطنتی را محاصره کردند، اما سرانجام با دستگیری رهبر شورشیان، این توطئه نیز خنثی شد. برهان نظام‌شاه در سال ۹۶۰ قمری درگذشت و پیکرش را به کربلا در جوار تربت مطهر امام حسین علیه السلام به خاک سپردند. تا دوران حکومت حسین دوم نظام‌شاه، تشیع مذهب رسمی این دولت بود. تا آن زمان، تمام سرزمین‌های نظام‌شاهیان آرامش نسبی داشت. آن‌گاه هنوز اختلاف‌ها و خصومت‌های قومی و دینی علنی نشده بود و پادشاهان از محبوبیت نسبی برخوردار بودند، اما با به روی کار آمدن حسین دوم «میران حسین» در سال ۹۹۵ قمری بسیاری از اختلاف‌ها علنی شد؛ امنیت از آن سرزمین رخت برپست و استبداد شدیدی برقرار شد. سرانجام حکومت حسین دوم نظام‌شاه، پس از کمتر از دو سال از آغاز حکومتش، فرو پاشید.^{۵۱}

جمال‌خان دکنی که پیرو اسماعیل و فردی مهدوی و پیرو سیدمحمد جونپوری (مدعی مهدویت) بود، رهبری مخالفان را به عهده داشت. به دستور وی، دکنی‌های سنی و حبشی‌ها در جمادی‌اول سال ۹۹۷ قمری (۱۵۸۹ میلادی) طی شورش‌های حسین را کشتند^{۵۲} و اسماعیل پسر برهان نظام‌شاه دوم را به جای او به تخت نشاندند. قیام جمال‌خان، موجب شد انتقام‌گیری از خارجی‌ها فزونی یابد. پیروان آنان به زور داخل قلعه نظامی احمدنگر شدند و مردم را از دم تیغ گذراندند^{۵۳} و حدود سی صد مهاجر خارجی (آفاقی) را سر بریدند. احتمالاً همه آنها شیعه و بسیاری از آنان از عالمان و شاعران برجسته بودند.

آن‌گاه جمال‌خان با سربازانش به قلعه نظامی لشکر کشید و کار بازماندگان را تمام کرد. حدود یک هزار خارجی در احمدنگر و شهرهای پیرامون آن کشته شدند و تنها چند مهاجر زنده

ماندند که از دوستان دکنی‌ها و حبشی‌ها بودند.

جمال‌خان برای اسماعیل، معلمان «مهدوی» برگزید^{۵۴} و شاه را به پذیرش این آیین ترغیب نمود. بدین ترتیب، دیگر اثناعشری، مذهب رسمی پادشاهی نبود و فرقه مهدویه که طبق اندیشه هزاره‌گری، ظهور مهدی را اواخر همان قرن می‌دانستند، مذهب رسمی حکومت را «مذهب مهدوی» اعلام نمودند.^{۵۵}

چنان‌که از این نکته بر می‌تابد، احتمالاً نظام‌شاهیان مرگ سیدمحمد را باور نداشتند و منتظر ظهور مجدد وی بودند. به هر حال، چون دولت، مذهب مهدوی را به طور رسمی پذیرفته بود، مهدوی‌ها از دیگر بخش‌های هندوستان به احمدنگر مهاجرت کردند. آن‌گاه مهاجران باقی‌مانده از احمدنگر اخراج شدند. فرشته، مورخ مشهور نیز در میان آنان به چشم می‌خورد. وی در نوزدهم صفر سال ۹۹۸ قمری (۱۵۸۹ میلادی) وارد بیجاپور شد.

جمال‌خان، مناصب عالی دولتی را به کسانی سپرد که تابع دین رسمی دولت بودند.^{۵۶} وی فرقه «مهدویه» را بسیار تعظیم و تکریم می‌نمود و پیروان این فرقه را در تمامی جوانب آزاد می‌گذاشت.^{۵۷} او تمامی شیعیان و سنیان را که این عقیده را تصدیق نمی‌کردند، آزار و تعقیب می‌کرد. این رفتار بار دیگر به خون‌ریزی انجامید، تا این‌که برهان نظام‌شاه دوم، پدر اسماعیل، بر جمال‌خان تاخت و او را شکست داد و تاج و تخت را پس از دو سال سلطنت پسرش، از او گرفت و خود به جای وی نشست. برهان دوم، پسرش ابراهیم را به جانشینی خود برگزید. وی از آن روی که از مادری افریقایی و سیاه‌چرده بود، قبل از برادر کوچکش اسماعیل به حکومت نرسید. برهان، ابراهیم را جانشین خود برگزید تا مبادا اسماعیل که هم «مهدوی‌مسلم» و هم دشمن شیعه بود، بار دیگر به سلطنت برسد. از آن سوی، شورش‌ها را هم که در این زمان به هواخواهی اسماعیل درگرفته بود، سرکوب کرد.^{۵۸}

با بازگشت برهان دوم مذهب مهدوی فرو پاشید، شمار بسیار از پیروان آن کشته شدند و بار دیگر مکتب تشیع اعاده گردید. عده‌ای از مهاجران که قبلاً اخراج شده بودند، به احمدنگر بازگشتند. با این حال، آنان نتوانستند موقعیت قدرت‌مند پیشین خود را باز یابند.^{۵۹}

در گذر قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی)، نظام‌شاهیان درگیر منازعه با رقیبان مسلمان خود بودند. در اواخر قرن، آثار زوال حکومت آنان آشکار شد و حکمرانان به سرعت جای خود را به یک‌دیگر دادند و در نتیجه مغولان در ۱۰۰۹ قمری (۱۶۰۰ میلادی) احمدنگر را گرفتند.

آخرین نظام‌شاهی، در زیر قدرت رو به اعتلای «ملک‌عنبر حبشی» که یک برده سیاه آفریقایی بود، به حکومت خود ادامه داد. وی با سیاست‌مدارانه خود دولت نظام‌شاهیان را احیا کرد، اما پس از مرگش در سال ۱۰۳۵ قمری (۱۶۲۸ میلادی) فشار مغولان شدت یافت. آن‌گاه در سال ۱۰۴۶ قمری (۱۶۳۶ میلادی) شاه جهان، امپراتور مغول و محمد عادل‌شاه که در حالت بحرانی به سر می‌برد، سرزمین نظام‌شاهیان را میان خود تقسیم کردند.^۶

نتیجه

ادعای مهدویت سیدمحمد جونیوری، هم‌چون ادعای دیگر متمه‌دیان عوامل چندی داشت که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. سیدمحمد در طول زندگی خود با ظلم، ستم، فساد و تباهی حاکمان سنی‌مذهب عصر خویش مواجه بود که با تکیه بر نام اسلام و استفاده ابزاری از آن، به چپاول و غارت مردمان دست می‌زدند و برای انباشتن ثروت خویش، به طبقات ضعیف جامعه فشار می‌آوردند. از سویی، وجود اندیشه مهدویت و هزاره‌گرایی در باور مسلمانان اعم از تشیع و تسنن که نویدبخش‌رهای طبقات پایین جامعه از دست ظالمان بود، با خلق و خوی جونیوری که به تصریح برخی از منابع فردی فرصت‌طلب بوده است، وی را بر آن داشت که برای رسیدن به مقاصد خویش با تحریف در مسئله مهدویت پیروانی را گرد خود آورد و لذا مدعی مهدویت شد و خود را همان مصلح جهانی معرفی کرد که همگان منتظر ظهورش هستند.

۲. بیشتر عقاید و فرمان‌های جونیوری، تأثیر شدید اندیشه تصوف را در جنبش وی می‌نماید. از آن جمله می‌توان به پرهیز از دنیا و زرق و برق آن، تقبیح تلاش حتی برای کسب مال و ثروت حلال، توصیه به زندگی ساده با رزق اندک، تأسیس «زاغه‌ها» و «دایره‌ها» برای امور عبادی هم‌چون خانقاه صوفیان و در کل زندگی همراه با مشقت و سختی و بریدن از امور دنیوی اشاره کرد.

۳. وجود جامعه‌ای زجرپذیر از حاکمانی که دنبال مرهمی برای درمان دردهای خویش بودند، فرصت مناسبی را برای سیدمحمد به وجود آورد تا با تحریک باورهای دینی مسلمانان، برخی از آنان را با خود همراه سازد. وی با پیش کشیدن مسئله مهدویت، راه را برای رسیدن به اهداف خویش هموار نمود.

۴. مخالفت علمای اهل سنت با دعوت به مهدویت سیدمحمد جونیوری، دلیل بر اصالت مسئله مهدویت در اندیشه اهل سنت و نیز عدم مقبولیت چنین ادعاهای دروغین در جامعه اهل تسنن است.

بیشتر عقاید و فرمان‌های جونیوری، تأثیر شدید اندیشه تصوف را در جنبش وی می‌نماید. از آن جمله می‌توان به پرهیز از دنیا و زرق و برق آن، تقبیح تلاش حتی برای کسب مال و ثروت حلال، توصیه به زندگی ساده با رزق اندک، تأسیس «زاغه‌ها» و «دایره‌ها» برای امور عبادی هم‌چون خانقاه صوفیان و در کل زندگی همراه با مشقت و سختی و بریدن از امور دنیوی اشاره کرد. - وجود جامعه‌ای زجرپذیر از حاکمانی که دنبال مرهمی برای درمان دردهای خویش بودند، فرصت مناسبی را برای سیدمحمد به وجود آورد تا با تحریک باورهای دینی مسلمانان، برخی از آنان را با خود همراه سازد. وی با پیش کشیدن مسئله مهدویت، راه را برای رسیدن به اهداف خویش هموار نمود.

۵. جنبش مهدوی با ادعای جونیوری و با شعار مبارزه با بدعت و فساد آغاز شد و او خود را رسماً «مهدی» آخرالزمان نامید. با وجود این، اقدامات نواب سیدمحمد و دیگر مهدویان در ترویج این دعوت و نیز نشر مطالب غلوآمیز درباره خود جونیوری از طرف آنان، می‌تواند یکی از عوامل مهم در بقای این جنبش و در نهایت تبدیل شدن آن به یک حکومت هرچند کوتاه‌مدت باشد.

۶. از مطالب ذکرشده برمی‌آید که پیروان جونیوری سال‌ها پس از مرگ وی برای رسیدن به قدرت در سلسله نظام‌شاهیان گام برداشتند. همه آنان و از جمله سردسته‌شان یعنی جمال‌خان دکنی بر مذهب تسنن بوده‌اند. آنان پس از کسب قدرت، برای برکناری عوامل شیعی‌مذهب حکومت کوشیدند و افرادی را که پیرو جونیوری و هم‌عقیده با آنان بودند، به امور دولتی گماردند.

۷. «مهدویون» در برهه‌ای از تاریخ نظام‌شاهیان به قدرت رسیدند، ولی حکومت آنان چندان تداوم نداشت. چنین چیزی عدم پذیرش چنین اندیشه‌ای را در جامعه آن روز احمدنگر می‌نماید که پایتخت حکومت شیعی و مناطق تابعه آن به شمار می‌رفت.

پی نوشت ها

- دانشجوی رشته قضا و کارآموز کنسول قضایی و پژوهشگر مهدوی
۱. غلام‌سنخی حلیمی، رسانه و جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۴۱، چاپ اول: انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۲ شمسی.
۲. علی اصغر حکمت، سرزمین هند (بررسی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر ظهور)، ص ۴۰۳، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ شمسی.
۳. محمود محجوب و فرامرز یآوری، گیتاشناسی کشورها، ص ۲۶۷، چاپ سوم: انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۴ شمسی.
۴. دکتر فرهنگ ارشاد، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۵۳، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعاتی و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵ شمسی.
۵. محمد بن احمد خواجگی شیرازی، النظامیه فی المذهب الامامیه، «مقدمه مصحح»، تصحیح و تحقیق علی اوجبی، ص ۳۲ - ۳۴، چاپ اول: انتشارات مرکز فرهنگی قبله، ۱۳۷۵ شمسی.
۶. رسول جعفریان، تاریخ ایران اسلامی «صفویه از ظهور تا زوال»، ج ۴، ص ۲۶۴، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱ شمسی.
۷. نک: کاروان هند، مؤلف در آن شمار بسیاری از علما و... که به هند رفته‌اند را ذکر کرده است.
۸. نک: رسول جعفریان، جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام، ص ۱۲، چاپ اول: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱ قمری، (برای بررسی بیشتر از مهاجرت و نقش صوفیان در هند، نک: میرزا لعل‌بیگ لعلی بدخشی، ثمرات القدس من شجرات الانس).
۹. مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۲۱۲. (به نقل از: گلشن ابراهیمی، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸).
۱۰. همان، ص ۲۱۶.
۱۱. همان، ص ۲۱۷.
۱۲. تاریخ ایران اسلامی، ج ۴، ص ۲۶۶ - ۲۶۷. (برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر غلام‌علی حداد عادل، ج ۵، ص ۱، چاپ اول: انتشارات بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۹ شمسی).
۱۳. دین و سیاست: مورد هند، ص ۲۳۴.
۱۴. همان.
۱۵. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، ص ۲۸، چاپ اول: انتشارات کیهان با هم‌کاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ شمسی.
۱۶. دین و سیاست: مورد هند، ص ۲۳۵.
۱۷. محسن امین، اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۳، انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳ قمری؛ نیز نک: علامه محمدحسین مظفر، تاریخ شیعه، ترجمه و نگارش دکتر سید محمدباقر حجتی، ص ۲۲۴، چاپ اول: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ شمسی.

۳۶. بسا به گفته منابع، هنوز هم طایفه «مهدویه» در برخی از مناطق هند وجود دارند، البته گروهی از آنان به غیر از فروع در سایر مباحث با اهل سنت اختلافی ندارند. (همان، ص ۵۴، پاورقی).
۳۷. همان.
۳۸. المهدی المنتظر، ص ۹۷.
۳۹. همان، ص ۹۸.
۴۰. تاریخ الدعوة الاسلامیه فی الهند، ص ۵۴.
۴۱. تاریخ جوامع اسلامی، ج ۱، ص ۵۸۴.
۴۲. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۲.
۴۳. ادیان و مذهب، ص ۷۶.
۴۴. این امر زائیده باوری است با عنوان «هزاره‌گری» در میان برخی از اهل سنت که معتقدند در هر هزار سال مصلحی ظهور خواهد کرد.
۴۵. تاریخ جوامع اسلامی، ج ۱، ص ۵۸۵.
۴۶. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۳؛ تاریخ الدعوة الاسلامیه فی الهند، ص ۵۵.
۴۷. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۳.
۴۸. همان.
۴۹. احمدنکر در غرب شبه‌جزیره هندوستان بر کنار رود سینا قرار دارد. بیشتر مآخذ، آغاز بنای آن را ۸۹۹ هجری توسط احمد نظام‌شاه مؤسس سلسله نظام‌شاهی نوشته‌اند. این شهر بعدها یکی از مراکز علمی و فرهنگی هند شد. (ذخیره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۹۸، چاپ اول: انتشارات مؤسسه فرهنگی حیان، تهران ۱۳۷۵ شمسی؛ دانش‌نامه ایران و اسلام، ج ۹، از حروف «الف»، ص ۱۲۹۶، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰ شمسی).
۵۰. النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۸، مقدمه مصحح.
۵۱. همان، ص ۱۹.
۵۲. سیدعباس اطهر رضوی، شیعیه در هند، ج ۱، ص ۴۶۰، چاپ اول: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۶ قمری.
۵۳. امین احمد رازی، هفت اقلیم، ص ۷۹، انتشارات کلکته، ۱۹۳۹ میلادی.
۵۴. شیعیه در هند، ج ۱، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.
۵۵. النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۲۰، مقدمه مصحح.
۵۶. شیعیه در هند، ج ۱، ص ۴۶۱.
۵۷. سیدعلی طباطبایی، برهان مآثر، ص ۵۸۴، انتشارات جامعه دهلی، ۱۳۵۵ قمری.
۵۸. النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۲۰.
۵۹. شیعیه در هند، ج ۱، ص ۴۶۱. (به نقل از: تاریخ فرشته، ص ۱۵۰ - ۱۵۲)
۶۰. ادmond کلیفورد باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه دکتر فریدون بدرهای، ص ۶۱۴، چاپ اول: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۱۸. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۳۰؛ تاریخ ایران اسلامی، ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.
۱۹. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۳۴۳، چاپ اول: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ شمسی؛ نک: تاریخ ایران اسلامی، ج ۲، ص ۲۶۸.
۲۰. جوینور یکی از شهرهای مهم هند و مرکز تشیع است. این شهر در سی مایلی شمال غربی بنارس واقع شده و بنای آن فیروزشاه تغلق است. این شهر بعدها لقب دارالعلم یافت و به «شیراز هند» معروف شد. جوینور از قرن هشتم تاکنون مرکزیت علمی داشته و مدارس بسیاری در آن برقرار است. (نک: سرزمین هند، ص ۷۱ و ۲۴۷؛ میرعبداللطیف خان شوشتری، تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، ص ۴۱۹، چاپ اول: انتشارات گلشن، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۶۳ شمسی).
۲۱. پورسیدآقای و دیگران، تاریخ عصر غیبت، ص ۴۰۹، چاپ دوم: مؤسسه انتشارات حضور، ۱۳۸۲ شمسی.
۲۲. محمد بهشتی، ادیان و مذهب، ص ۷۶، چاپ هفتم: انتشارات چاپخانه بهمن، ۱۳۶۱ شمسی.
۲۳. عبدالطیس عبدالعظیم بستوی، المهدی المنتظر، ص ۹۷-۹۹، چاپ اول: انتشارات دار ابن حزم للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۲ قمری.
۲۴. ایرام لایبوس، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۱، ص ۵۸۴، چاپ اول: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ شمسی.
۲۵. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۲.
۲۶. المهدی المنتظر، ص ۹۷ - ۹۹.
۲۷. ادیان و مذهب، ص ۷۶.
۲۸. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۲.
۲۹. خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۹، چاپ دهم: انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۹۲ میلادی؛ نک: ابن عماد حنبلی و ابوالفلاح عبدالحی، تذکرات الذهب، ج ۸، ص ۳۷۹، انتشارات دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت ۱۴۰۹ قمری. (در الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۹ آمده است: «اصل علی متقی از جوینور و مولدش برهانفور از بلاد دکن در سال ۸۸۸ هجری است. وی مدتی ساکن مدینه و سپس مکه بود و در آن‌جا به سال ۹۷۵ هجری وفات یافت».
۳۰. المهدی المنتظر، ص ۹۸.
۳۱. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۴۲.
۳۲. مشیرالحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۳۴۷، انتشارات بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ شمسی.
۳۳. همان.
۳۴. مسعود الندوی، تاریخ الدعوة الاسلامیه فی الهند، ص ۵۳، انتشارات دارالعربیه، ۱۳۷۰ قمری.
۳۵. همان، ص ۵۳ و ۵۴.